

فرایند ارجاع از دیدگاه کاربردشناسی فراگیر

دکتر پروانه فرخنده

۱ درآمد

اگرچه ارجاع دامنه بحث و بررسی گسترده‌ای در پیشینه مباحث زبانی و فلسفی - منطقی داشته است، اما نحوه عملکرد آن به صورت یک فرایند که در کاربردشناسی و بر اساس سازگان تشکیل‌دهنده طرحی جامع و فراگیر، باب پرسشها و پردازش فرضیه‌های نظری را می‌گشاید. در تحقیق حاضر دو پرسش کلی مورد نظر است:

۱) ارجاع چگونه عمل می‌کند؟ چرا؟
۲) چگونه می‌توان شیوه‌های رخداد و توزیع ارجاع را توجیه کرد: ارجاع چگونه ایجاد می‌شود، به چه صورت تداوم می‌یابد، چطور تغییر می‌کند و ارجاع متناسب را چگونه می‌توان تعیین کرد؟
در این راستا، اثبات دو فرضیه عمده در نظر است:

۱) برای تبیین ارجاع به صورت یک فرایند سازگانی، ملاحظات «بافت فراگیر» در تشکیل «نشانه کاربردی» به عنوان مرجع ضروری است.
۲) نظریه ارجاعی در چارچوب طرح جامع «کاربردشناسی فراگیر» می‌تواند پاسخگوی تمام مسائل مرتبط با فرایند ارجاع باشد.

برای سنجش فرضیه‌های این تحقیق، چهار ملاک کلی دخالت داده شده‌اند که به قرار زیرند:

۱) تصویرگونی یا انگیزگونی تصویرگونی (iconicity/iconic motivation)

۲) زمینه‌سازی (grounding: foreground vs. background)

۳) ساختار اطلاعات (information structure)

۴) قابلیت دسترسی (accessibility)

هر چند این ملاکها ممکن است با یکدیگر تداخل داشته باشند، اما به دلیل اهمیت آنها هر یک جداگانه معرفی شده‌اند. هم چنین هر ملاک تمایزهای ظریفتری را شامل می‌شود که می‌تواند پیوستاری را تشکیل دهد که در جای خود به تفصیل به آنها پرداخته می‌شود.

ساختارهای زبانی، یک نظام صوری مستقل از مفاهیم و واقعیت‌های جهان خارج نیستند. زبان نظامی نمادین است که دلالت بر شناخت انسان از واقعیتها دارد. ارتباط اجزای ساختار زبانی می‌تواند به موازات ارتباط اجزای ساختار مفهومی از تجربه جهان خارج نمود یابد. فرایند ارجاع نیز نقش عناصر و روابط آنها را در کاربرد زبان به تصویر می‌کشد.

تیین هر ساختار ارجاعی باید با توجه به شرایط کاربرد و بار اطلاعاتی آن ساختار انجام پذیرد. زمینه‌سازی اطلاعات می‌تواند در تعیین و شیوه کاربرد و نوع ساختار دخیل باشد.

قابلیت دسترسی به مرجع و میزان آن به پیش‌زمینگی و برجستگی (saliency) مرجع در تقابل با پس‌زمینه بستگی دارد.

در این بخش به تعریف مفاهیم کلیدی، اصطلاحات و ملاکهای سنجش در این تحقیق می‌پردازیم.

۲ تعریف کلی مفاهیم بنیادی

۱-۲ کاربردشناسی

کاربرد نوین اصطلاح کاربردشناسی (pragmatics) به چارلز موریس^۱ (۱۹۳۸: ۷-۶) فیلسوف معروف نسبت داده می‌شود. وی علم نشانه‌شناسی (semiotics) را به سه شاخه تقسیم کرد: نحو یا بررسی رابطه ساختاری میان نشانه‌ها (signs)، معنی‌شناسی یا بررسی معنی نشانه‌ها (روابط نشانه‌ها با چیزهایی که نشانه‌ها بیانگر آنها هستند)، و کاربردشناسی یا بررسی راههایی که نشانه‌ها به کار می‌روند و تعبیر می‌شوند (رابطه نشانه‌ها با تعبیرکنندگان) آنها.

لویسون^۲ (۱۹۸۳: ۶) با توجه به تعریفهای سنتی نحوه بررسی ترکیب واژه‌ها و تشکیل جمله است، و معنی‌شناسی که مطالعه علمی معنی در نظر گرفته می‌شود، کاربردشناسی را مطالعه زبان در ساحت کاربردی‌اش می‌داند. وی سپس در یک بحث طولانی برای دادن تعریف کاربردشناسی، بدون اینکه تعریفی دقیق از این مطالعه به دست دهد، به این نتیجه می‌رسد که ویژگیهای بافتی،

1. Morris 2. Levinson

دروندادی ضروری برای حوزه معنی‌شناسی است و بنابراین کاربردشناسی ارجح بر معنی‌شناسی است (همان: ۳۴)، و معنی‌شناسی مستقل از کاربردشناسی نیست (همان: ۳۵-۶). شیففرین^۱ (۱۹۹۴: ۱۹۱) اظهار می‌دارد که بحث‌های جاری در مورد کاربردشناسی، همگی رابطه نشانه‌ها را با به کاربرندگان آنها یک مفهوم اصلی در کاربردشناسی می‌دانند و به نقش کاربران نشانه‌ها و اهمیت آن توجه دارند.

۲-۲ بافت

از بافت (context) با عنوان گوناگونی همچون بافت کاربردی (بارهیلل^۲ ۱۹۷۰: ۸۰) بافت پاره گفتار (هرفورد و هیزلی^۳ ۱۹۸۳: ۶۹)، بافت گفتمان (گیون^۴ ۱۹۹۲: ۱۳)، و بافت دانش (شیفرین ۱۹۹۴: ۳۶۵ و سعید^۵ ۱۹۹۷: ۹۹ و ۱۸۱) نام برده شده است. لاینز^۶ (۱۹۷۷: ۵۷۴) نیز فهرستی از اطلاعات بافتی را به دست می‌دهد، اما اصطلاحی که بیش از همه در این مورد به کار رفته است بافت موقعیت (context of situation) است.

اصطلاح بافت موقعیت را مالینوفسکی^۷ مردم‌شناس انگلیسی در ارتباط با زبان‌هایی مطرح ساخت که به تعبیر او «ابتدایی»، یا بهتر بگوییم «غیر مکتوب» به حساب می‌آمدند (۱۹۲۳: ۳۰۶). وی بعدها دخیل دانستن بافت موقعیت را مربوط به همه زبانها تلقی کرد (۱۹۳۵: ۳۰۶) و معتقد بود: «درک واقعی واژه‌ها در نهایت همیشه از تجربه فعال آن جنبه‌هایی از واقعیت که مربوط به واژه‌ها هستند، به دست می‌آیند.» (مالینوفسکی، همان: ۵۸). وی سپس مفهوم بافت را بسط داد و آن را بافت فرهنگ (context of culture) نامید. تا آنجا که بخشی از تعریف یک واژه را مربوط به بافت فرهنگ آن واژه می‌دانست (همان: ۱۸).

فرث^۸ نیز بررسی زبان را در بافت موقعیت در نظر می‌گرفت، و معتقد بود که تمام تحلیل‌های زبانی در تمام سطوح، مطالعه معنی است و معنی به عنوان «نقش در بافت» تعریف می‌شود (۱۹۵۷: ۲۲۴).

هرفورد و هیزلی بافت پاره گفتار را زیر بخش کوچکی از عالم گفتمان می‌دانند که میان‌گوینده و شنونده مشترک است، و شامل حقایقی است درباره عنوان و موقعیت گفتگویی که پاره‌گفتار در آن رخ می‌دهد (۱۹۸۳: ۶۹).

به تعبیر کالینج^۹ منظور گوینده بدون ارجاع به بافت دانش نمی‌تواند تعبیر شود و این بافت

1. Schiffrin 2. Bar-Hillel 3. Hurford & Heasley 4. Givon 5. Saeed 6. Lyons
7. Malinowski 8. Firth 9. Collinge

شامل دانش عمومی و اختصاصی است که میان شرکت‌کنندگان گفتار مشترک است. وی این دانش مشترک را بافت پاره گفتار می‌نامد (۱۹۹۰: ۱۸۶-۱۸۵).

شیفرین نیز دانش پیشین را مبنای انتقال اطلاعات می‌داند و معتقد است که این آگاهی می‌تواند از موقعیت گفتار هم منتقل شود (۱۹۹۴: ۲۰۳-۲۰۰).

۳-۲ ارجاع

براون و یول^۱ می‌گویند: «از دیدگاه معنی‌شناسی سنتی ارجاع (reference) رابطه میان عبارتهای درون یک متن و موضوعهای دنیای خارج است و هم چنین هم‌ارجاعی بین عبارتها در بخشهای مختلف درون یک متن در نظر گرفته می‌شود.» (۱۹۸۳: ۲۰۴).

لاینز در این مورد اظهار می‌دارد (۱۹۶۸: ۴۰۴): «رابطه ارجاع رابطه‌ای است که میان واژه‌ها و چیزها برقرار است. واژه‌ها به چیزها اشاره می‌کنند.» اما وی بعدها نظر خود را تعدیل می‌کند و می‌گوید این گوینده است که با به کار بردن یک عبارت مناسب به چیزی اشاره می‌کند و یا ارجاع می‌دهد (۱۹۷۷: ۱۷۷).

وی میان ارجاع دادن و دلالت کردن (to denote) تمایز قائل می‌شود. لاینز معتقد است که دلالت کردن برای رابطه بین یک عبارت زبانی و جهان خارج به کار می‌رود، در حالی که ارجاع دادن برای عمل گوینده و انتخاب (picking out) عناصر یا مقوله‌ها از جهان خارج کاربرد دارد. به عبارت دیگر ارجاع دادن آن چیزی است که گویندگان انجام می‌دهند و در کاربرد مشخص می‌شود، اما دلالت، ویژگی واژگان است (همان: ۴۰۹-۳۹۶).

گیون (۱۹۸۴: ۸۸) اظهار می‌دارد که در روابط ارجاعی عناصر زبانی با عالم گفتمان منطبق می‌شوند و نه با جهان خارج، و عالم گفتمان در جریان گفتگوی گوینده و مخاطب به وجود می‌آید. هلیدی^۲ (۱۹۹۴: ۳۱۰) ارجاع را رابطه‌ای میان چیزها یا حقایق (پدیده یا فرایند) می‌داند و معتقد است که ارجاع ممکن است با فواصل متفاوت ایجاد شود و اگرچه ارجاع معمولاً برای ارتباط دادن عناصر مجزا که نقشی درون جمله دارند (فرایندها، شرکت‌کنندگان، شرایط) به کار می‌رود، می‌تواند به هر مطلبی درون یک متن جایگاه یک حقیقت را بدهد و آن را به یک شرکت‌کننده در جمله تبدیل کند. به عنوان مثال **that** در نمونه زیر:

I'm just one hundred and one, five months and a day.

I can't believe **that** said Alice.

1. Brown & Yule 2. Halliday

سرانجام شیفرین (۱۹۹۴: ۱۹۹) اعتقاد دارد که ارجاع رابطه‌ای است میان زبان و عنصری در انگاره گفتمان شرکت‌کنندگان در گفتگو.

۴-۲ ساختار اطلاعات

مکتب پراگ (به ویژه مَتسیوس^۱) بنیان‌گذار بررسی جدی در زمینه ساختار اطلاعات (information structure) درون متن است. این بررسی در مورد «پویایی ارتباطی» (the communicative dynamism) عناصر درون یک جمله در چارچوب «دیدگاه نقشی جمله» (functional sentence perspective) بود. مکتب پراگ اطلاعات را به دو مقوله تقسیم کرد: اطلاع نو که به معنای اطلاعی بود که گوینده معتقد بود برای مخاطب شناخته شده نیست، و اطلاع کهنه که به باور گوینده برای مخاطب شناخته شده است. (براون و یول ۱۹۸۳: ۱۵۵-۱۵۳).

هلیدی با استفاده از ساختار اطلاعاتی سازمان‌بندی اطلاعات را به نمود واجی، به ویژه زیر و بمی (intonation) مربوط ساخت. وی بر این باور است که در زبان گفتاری محتوای جمله به یک یا چند واحد اطلاعاتی (information units) سازمان‌بندی می‌شود، که از راه زیر و بمی نمود واج‌شناختی می‌یابند.

هلیدی اطلاعاتی را که گوینده به شنونده ارائه می‌دهد، قابل بازیابی (کهنه) و یا غیر قابل بازیابی (نو) می‌داند (۱۹۹۴: ۲۹۸). وی معتقد است هر آنچه قابل بازیابی است ممکن است پیشتر گفته شده باشد، مانند مرجع‌دارها (anaphoric elements)، و یا در موقعیت حاضر باشد، مانند عناصر اشاری 'من' و 'شما'.

گیورن بر اساس مفهوم قابلیت دسترسی (بازیابی) اطلاع کهنه را به معنای اطلاعی می‌داند که گوینده فرض می‌کند برای مخاطب قابل دسترس است و اطلاع نو یعنی گوینده آن اطلاع را برای مخاطب قابل دسترس نمی‌داند. نقش اطلاع کهنه زمینه‌سازی اطلاع نو است (۱۹۹۲: ۹). کالینز^۲ «کهنه بودن» را به عنوان یکی از مقوله‌های قابلیت دسترسی تعریف می‌کند و آن را مستقیماً قابل بازیابی می‌داند (۱۹۹۵: ۴۱).

سرانجام لامبره^۳ (۱۹۹۶: ۵۱) بر این باور است که مجموع «دانش» برانگیخته در یک جمله که گوینده فرض می‌کند از پیش در ذهن شنونده در زمان پاره گفتار قابل دسترس است اطلاع «کهنه»، «مفروض» و «پیش‌انگاشته» است. اما اطلاع نو از راه پاره گفتار به آن دانش افزوده می‌شود. وی اطلاع کهنه و نو را «پیش‌انگاشته» و «اظهار» می‌نامد و معتقد است با مرتبط ساختن این دو، اطلاعات انتقال می‌یابد.

1. Mathesius 2. Collins 3. Lambrecht

۵-۲ قابلیت دسترسی

اگرچه مراتب قابلیت دسترسی (accessibility) به گروه اسمی، ابتدا توسط کامری و کین^۱ به عنوان یک کار رده‌شناختی در مورد رفتار عبارت موصولی مطرح شد (کامری و کین ۱۹۷۷: ۶۶، کرافت^۲ ۱۹۹۰: ۱۰۸ و دبیرمقدم ۱۳۷۸: ۳۰۴)، اما نظریه قابلیت دسترسی را می‌توان بیش از همه در کارهای گیوون (۱۹۸۳ به بعد) یافت. قابل دسترس به طور کلی یعنی قابل بازیابی. گیوون (۱۹۸۳) قابلیت دسترسی عبارتهای ارجاعی را در ارتباط با ساخت نحوی‌شان درجه‌بندی می‌کند. به این صورت که بیشترین قابلیت دسترسی را مربوط به مرجع‌دار صفر (zero anaphora) و کمترین قابلیت دسترسی را مربوط به گروههای اسمی معرف ارجاعی می‌داند و البته گروههای اسمی دیگر در میان این پیوستار قرار می‌گیرند (اریل ۱۹۸۸: ۸۴).

گیوون (۱۹۹۲: ۱۲-۱۰) اظهار می‌دارد قابلیت دسترسی ارجاعی در گفتمان منسجم به سه نوع محیط بافتی مربوط است که میان‌گوبنده و مخاطب مشترک است. بافت اشاری یا موقعیت گفتمانی، بافت عمومی یا فرهنگی و بافت زبانی یا گفتمان پیشین.

وی می‌گوید هر اطلاعی در روند کلام دارای سطح معینی از قابلیت پیش‌بینی، انسجام و یا دسترسی نسبت به بافت خود است. همچنین او معتقد است سازه‌ها در بافتهایی که به لحاظ مرجع‌داری دارای قابلیت دسترسی پایین (تداوم پایین) و یا اهمیت مبتدایی بالا هستند تمایل دارند در ابتدا قرار گیرند (گیوون ۱۹۹۵ الف: ۲۳).

وان هوک^۳ (۱۹۹۷: ۴-۳) می‌گوید: «محدودیت‌های هم‌ارجاعی نیازهای بافتی مقوله‌های اسمی متفاوت را منعکس می‌سازد. یک گروه اسمی کامل (مانند اسم John یا یک عبارت اسمی مانند the angry baker) بیانگر این است که مرجعش در حال حاضر دارای قابلیت دسترسی پایین است، یعنی در بافت بلافاصله برجسته نیست، اما ضمیر برای مرجعی با قابلیت دسترسی نسبتاً بالا به کار می‌رود، مرجعی که درون آگاهی‌گوبنده و مخاطب دارای برجستگی نسبی است».

۶-۲ زمینه‌سازی

اهل زبان به طور مداوم نیاز دارند تا گفتارشان را مطابق با اهداف ارتباطی‌شان و با درک نیازهای مخاطبان‌شان طرح‌ریزی کنند. با وجود این، در هر موقعیت گفتار، بخشی از آنچه گفته می‌شود بیش از دیگر بخشها به گفتار مربوط است. هاپر و تامپسون^۴ اظهار می‌دارند (۱۹۸۰: ۲۸۰):

«آن بخشی از کلام که مستقیماً و ضرورتاً به هدف‌گوبنده مربوط نیست، اما به هدف گفتگو

1. Comrie & Keenan 2. Croft 3. Van Hoek 4. Hopper & Thompson

کمک می‌کند و یا آن را قوت می‌بخشد و یا پیشنهادی در آن باره می‌دهد، بخش پس‌زمینه (background) نامیده می‌شود. در مقابل آنچه نکات اصلی کلام را در بر دارد پیش‌زمینه (foreground) نام دارد. مختصات زبانی که در ارتباط با تمایز میان پیش‌زمینه و پس‌زمینه مطرح می‌شود، زمینه‌سازی (grounding) نام دارد.»
معمولاً شرکت‌کنندگان در یک گفت‌وگو به منظور تعامل دیدگاه‌های خود اطلاعات را زمینه‌سازی می‌کنند.

زمینه‌سازی ابزار مهمی است برای تفکیک اطلاعات به نو و کهنه و هم چنین برجسته‌سازی و در دسترس آوردن اطلاعات اصلی در متن. هر چه زمینه‌سازی بیشتر باشد اطلاعات بهتر قابل دسترس هستند.

در واقع رویدادهای اصلی یک کلام پیش‌زمینه و رویدادهای حاشیه‌ای پس‌زمینه هستند. به عنوان نمونه دبیرمقدم بر اساس نظر هاپر و تامپسون (۲۸۳-۲۸۲) می‌گوید (۱۳۷۷: ۴۶):

«تبلور و تجلی دستوری و صوری پیش‌زمینه‌ها غالباً و عمدتاً به صورت‌بندهای دارای فعل متعدی است، زیرا از جمله ویژگی‌های حوادث و وقایع اصلی (همچون زدن، کشتن، خریدن، دیدن و امثال آن) حضور دو شرکت‌کننده (فاعل و مفعول) در آنهاست و تبلور دستوری و صوری پس‌زمینه‌ها غالباً در قالب‌بندهای دارای فعل لازم است چون که از جمله ویژگی‌های رخداد‌های فرعی و صحنه آرا (همچون توصیف وضعیت زمان حادثه، مانند هوا سرد بود، بهار بود، و امثال آن) حضور یک شرکت‌کننده (مسندالیه/فاعل) در آنهاست.»

۷-۲ تصویرگونگی

آیا زبان شباهت به چیزهایی دارد که بر آنها دلالت می‌کند؟ و یا کاملاً مستقل و بی‌تأثیر از آنهاست؟ تجربه جهان واقعی چگونه در زبان منعکس می‌شود؟

در آرای هایمن^۱ (۱۹۸۰، ۱۹۸۳ و ۱۹۸۵) می‌توان به تعریفی از مفهوم تصویرگونگی/iconicity دست یافت. وی دو نوع تصویرگونگی را از یکدیگر متمایز می‌کند (۱۹۸۰: ۵۱۵). ۱. تصویری (imagic) و ۲. نموداری (diagrammatic). یک نشانه تصویری (icon) نشانه‌ای واحد است که شبیه به مرجع خود می‌باشد. نشانه نموداری مرتب کردن نظام‌مند نشانه‌هایی است که هیچ کدام شبیه مرجع خود نیستند، اما روابط آنها نسبت به یکدیگر روابطشان را نسبت به مرجع‌هایشان منعکس می‌سازد.

هایمن اوج تصویرگونگی را "isomorphism" می‌داند که به مفهوم «یک صورت، یک معنا» است و آن را انگیزتگی تصویرگونه (iconic motivation) منظور می‌کند. به عبارت دیگر،

1. Haiman

ارتباط اجزای ساختار زبانی با اجزای تجربه که یک اصل همگانی تلقی می‌شود. اگرچه وی مواردی از استثنا را در این ارتباط بر می‌شمارد (هایمن ۱۹۸۵: ۲۱).

به عنوان نمونه‌ای از این مورد، می‌توان صورت جمع اسامی و ضمائر اشاری را در فارسی در نظر گرفت، مانند: اینها، آنها، کتابها، درختان و جز آن که مفهوم جمع با افزودن نشانه جمع به ساخت مفرد مفهوم ضمیر یا اسم به دست آمده است: دو صورت، دو معنا؛ منظور این است که معنا و ساختار تکواژ دستوری جمع (-ها و -ان) به معنا و ساختار واژه‌های قاموسی افزوده شده است.

کرافت (۱۹۹۰: ۱۵۶) می‌گوید: «ارتباط مستقیم صورت زبانی با نقش زبانی زیر عنوان تصویرگونگی مطرح می‌شود» وی سپس یادآور می‌شود که مفهوم ساده نهفته در تصویرگونگی این است که ساختار زبان به نحوی بازنمود ساختار تجربه است، که همان ساختار جهان خارج باشد و شامل نگرشی است که گوینده نسبت به جهان واقعی اتخاذ می‌کند. بنابراین ساختار زبان از راه ساختار تجربه — تا حدی که با هم مرتبط باشند — برانگیخته و یا تبیین می‌شود (همان: ۱۶۴).

۳ فرایند ارجاع از دیدگاه کاربردشناسی فراگیر

در این بخش که پیکره اصلی مقاله را شکل می‌دهد. به طرح «فرایند ارجاع از دیدگاه کاربردشناسی فراگیر» پرداخته می‌شود. ابتدا انواع ساختارهای ارجاعی معرفی خواهند شد و سپس تعاریف مختصری از مبانی این مقاله به دست خواهیم داد. در بخش بعدی، ارجاع به عنوان یک فرایند برون‌زبانی مورد نظر قرار می‌گیرد، و در یک نگرش تقابلی که در طرح نظریه و متمایز کردن ساختار آن دارای اهمیت مبنایی است، سازه‌های اصلی این فرایند مطرح می‌شوند. مفهوم تقابل در پی‌ریزی و شکل‌گیری انگاره طرح بسیار مؤثر بوده است. همراه طرح نظریه نمونه داده‌هایی به پشتوانه آن ارائه می‌شود. نقش سلسله مراتبی ملاکهای دخیل در کاربردشناسی فراگیر از موارد دیگری است که به همراه شواهدی مورد توجه قرار می‌گیرد. در پایان نیز یک جمع‌بندی از کل مطلب به دست داده خواهد شد.

۳-۱ دسته‌بندی انواع ساختارهای ارجاعی

بازتاب صوری فرایند ارجاع به شکل‌های متفاوت است. آنچه در این مقاله مورد توجه قرار می‌گیرد، در دسته‌بندی زیر ارائه خواهد شد که نمونه‌های آن در ضمن بحث و بررسی داده‌ها به دنبال خواهند آمد. تلاش شده است تا هر نمونه نکته‌های متمایزی را دارا باشد. نخست ساختارهای ارجاعی به

دو دسته کلی مرجع‌دار اسمی و ضمیری تقسیم می‌شوند. سپس هر دسته انواع دیگری را شامل می‌شود که به قرار زیر است:

الف) مرجع‌دار اسمی شامل: اسمهای خاص و گروههای اسمی و وصفی.
ب) مرجع‌دار ضمیری شامل: ضمائر کامل، دو سویه، انعکاسی/تأکیدی، واژه‌بستها و ضمیر صفر.

۲-۳ تعریف ویژه مبانی این پژوهش

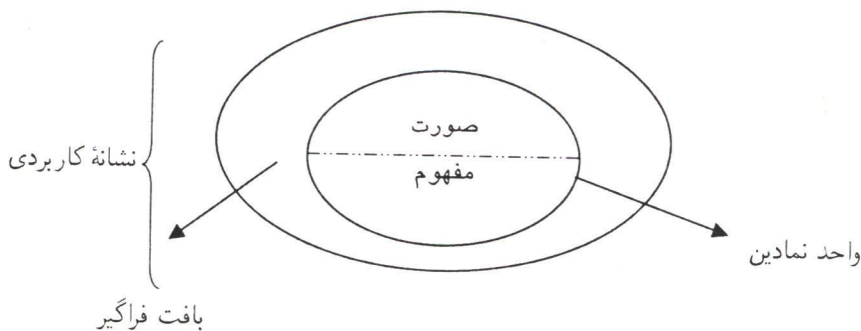
به منظور آشنایی مقدماتی در این زیر بخش به اختصار مفاهیم اصلی که مبنای نظری بررسی ما را شکل می‌دهند، معرفی می‌شوند. تعبیرهایی که از این مفاهیم اراده می‌شوند، ویژه این پژوهش است، و در همین فصل هر یک از آنها به تفصیل شرح داده خواهند شد.

۱-۲-۳ بافت فراگیر

مجموعه عوامل محیطی - ذهنی فعال که در شناخت شرکت‌کنندگان در عالم گفتمان جاری می‌توانند در دسترس قرار گیرند، بافت فراگیر نامیده می‌شوند.

۲-۲-۳ نشانه کاربردی

نشانه کاربردی از دو واحد اساسی تشکیل می‌شود: واحد نمادین و واحد بافت فراگیر. واحد نمادین که می‌تواند از سطح تکواژها تا سطح متن متغیر باشد، دارای دو قطب مفهوم و صورت است. این واحد نمادین خود درون بافت فراگیر قرار دارد و معنا در فرایند تعامل فعال میان این دو واحد برانگیخته می‌شود. کل گفتمان نشانه‌ای کاربردی تلقی می‌گردد که نشانه‌های کاربردی دیگر را در بر می‌گیرد:



۳-۲-۳ کاربردشناسی فراگیر

بررسی شبکه نظام‌مند روابط میان نشانه‌های کاربردی و ارتباط آنها با تمام سطوح زبان (واجی، ساختوازی، مفهومی، نحوی) در راستای دست یافتن به اصول حاکم بر این نظام «کاربردشناسی فراگیر» نام دارد. در این چارچوب ملاکهای اصلی برای سنجش پدیده‌های زبانی، به ویژه روابط ارجاعی، چهار ملاک هستند: تصویرگونگی، زمینه‌سازی، قابلیت دسترسی و ساختار اطلاعاتی.

۳-۲-۴ ارجاع

ارجاع فرایندی است نظام‌مند و پویا که ارتباط متقابل میان نشانه‌های زبان و مرجع آنها را در بافت فراگیر برقرار می‌سازد.

۳-۲-۵ مرجع

اگر تعیین یک نشانه زبانی به تعیین نشانه دیگری در بافت فراگیر وابسته باشد، نشانه دوم مرجع نشانه زبانی خواهد بود.

۳-۳ ارجاع به عنوان یک فرایند برون‌زبانی

زبان برای بیان پدیده‌های پیرامون ما و یا بیان افکار و عقاید به کار می‌آید، به تعبیر هلیدی (۱۹۹۴) برای ابراز پدیده و فرایند. نقش کاربردی زبان مهمترین نقش آن است، زیرا زبان فارغ از به کاربرندگان آن زبان بودن خود را از دست می‌دهد و از کارایی باز می‌ماند. زبان در تجربه فعال زاده می‌شود، رشد می‌کند، نقش می‌آفریند و شناخت انسان را شکل می‌دهد و در هر حضور خود گونه‌ای از ارتباط را ابراز می‌کند و بدین سان در ارتباط بینا فردی هویت خود را به دست می‌آورد. اگر زبان خود ایستا و مستقل از جهان تجربه می‌بود، وجودش ناممکن می‌شد، تا چه رسد به گسترش، پیشرفت، کنش و کارکرد نقشهای آن. پس زبان به جهان خارج وصل است و ارجاع نیز به عنوان فرایندی که مرجعی را پدید می‌آورد، مستلزم تعامل متقابل با جهان خارج و عوامل برون‌زبانی است.

زبان بدون مخاطب بی‌مفهوم است، اما سطوح ارتباط متنوع و متفاوت است. حتی در تک‌گویی و صحبت با خود نیز مخاطبی وجود دارد، چه در نوشتار و چه در گفتار. هنگامی که کسی با خود می‌گوید: «من باید موفق شوم»، ضمیر «من» نقش مخاطب را دارد، چنانکه اگر آن را با ضمیر «تو» جایگزین کنیم در جمله «تو باید موفق شوی» هر دو ضمیر می‌توانند نشانه مرجع یکسانی باشند که گوینده است. در اینجا نوعی فرافکنی اشاری رخ می‌دهد که زاویه دید و در نتیجه مرکز ارجاع تغییر می‌کند. همواره مخاطبی هست، اگرچه ممکن است مخاطب رو در رو و به لحاظ فیزیکی در

فضای گفتمان حاضر باشد، و یا در غیاب وجود داشته باشد، اما به هر حال شرکت‌کنندگان در متن حضور فرضی دارند و مبنای ارتباط و کاربرد زبان نیز همین است. فرایند ارجاع هم یک نوع کنش ارتباطی است که موفقیت آن به حضور هشیارانه شرکت‌کنندگان در گفتمان بستگی دارد، یک فرایند زایا و پویا که پدیده‌ای را ایجاد می‌کند و در تعامل بافت‌های درون‌زبانی و برون‌زبانی شکل می‌گیرد. اما ماهیت این فرایند را سازه‌هایی تعیین می‌کنند که در زیر به تعریف تقابلی آنها می‌پردازیم.

۳-۴ بررسی سازه‌های فرایند ارجاع

کلیت فرایند ارجاع را تعامل و تقابل عناصر، عوامل و روابط متنوعی سازمان می‌دهند، که دارای مؤلفه‌های ارجاعی متمایز یا مشترک هستند. این کلیت خود تبدیل به نشانه‌ای می‌شود که ما را به سوی مرجع دلالت می‌کند. پیش از این گفته شد که اهمیت این تقابل در تعریف اجزای فرایند ارجاع امری مسلم به نظر می‌رسد.

۳-۴-۱ معنا در مقابل مفهوم: نقش نقش

آیا می‌توان نقش طبیعت، فرهنگ، تجربیات اجتماعی و شخصی، عوامل موقعیتی و به طور کلی نقش عوامل برون‌زبانی را در تعیین ارزش معنایی نشانگان زبان نادیده گرفت؟
فرت تمام تحلیل‌های زبانی را در تمام سطوح، مطالعه معنا می‌دانست و معنا را به نقش در بافت تعریف می‌کرد (۱۹۵۷: ۲۲۴). آنچه او بر آن تأکید داشت وجود رابطه توازی میان بافت صوری و درونی صرف و نحو و واج‌شناسی از یک سو و بافت‌های موقعیت خارجی از سوی دیگر بود (روبینز^۱ ۱۳۷۰: ۴۴۸). اما مورد نظر ما در این مقاله تعامل سازه‌های زبانی با سطوح بافتی در کنار توازی آنهاست.

ارزش سازه‌ها در روابط متقابل هم‌نشینی و جانشینی با سایر سازه‌ها و سطوح بافتی زبان از یک سو، و در تعامل با عوامل و بافت‌های برون‌زبانی از سوی دیگر مشخص می‌شود. معنا با مفهوم متفاوت است، زیرا در واقع مفهوم را برای تحلیل انتزاع می‌کنیم. مفهوم در انتزاع نشانگان زبان تعریف می‌شود و در تعامل با سطوح بافتی که پدیداری و پویا هستند، نقش می‌آفریند و معنا و ارزش نشانه‌ها را به دست می‌دهد. اگر قائل به وجود مفاهیم باشیم، قائل به قطعیت در زبان به طور کلی و فرایند ارجاع به عنوان یک پدیده زبانی خواهیم بود. مفهوم، قائم به ذات و فارغ از مرجع نیست، بلکه تمام عوامل گفتمانی در ارجاع موفق مؤثر هستند. نشانگان زبان به طور نسبی و در تقابل و تمایز با یکدیگر ارجاع را ایجاد می‌کنند و ارزش ارجاعی خود را از مجموع مؤلفه‌های بافتی پیرامون خود به دست می‌آورند. چنانکه از بُعد جانشینی معنای نشانه‌ای که انتخاب می‌شود

1. Robins

تا حدودی از راه معنای آنچه انتخاب نمی‌شود، تعیین می‌شود، یعنی نقش تقابل سلبی نشانه‌ها. اما تقابلهای جانیشینی و هم‌نشینی تنها در روابط درون‌زبانی نقش ندارند، بلکه بافتهای بیرونی نیز در تقابل و هم‌نشینی با یکدیگر، معناهای دیگرگون و مرجعهای متفاوت به دست می‌دهند.

نقش نشانه‌ها در بافت کاربردشان مشخص می‌شود و نقش ساختارهای ارجاعی نیز به اراده گوینده از کاربرد آن ساختار ارجاعی بستگی دارد. این که گوینده به چه هدف و منظور ارجاع را به کار می‌برد، بر نحوه ارجاع بسیار مؤثر است، مانند نمونه زیر:

(۱) «سرهنگ معز غرشی کرد... می‌گوید کتاب می‌خواند. چشم بنده روشن! کاش قمار می‌کرد... بنده نشینده می‌گیرم.» (علیزاده ۱۳۷۳: ۵۰)

گروه اسمی «بنده» با گروه اسمی کامل «سرهنگ معز» هم‌ارجاع است. تضاد جالب در کاربرد گروه اسمی ارجاعی «بنده» است. این گروه اسمی درون اصطلاح کنایی «چشم بنده روشن!» نیز به کار رفته است. اگرچه صورت خطاب «بنده» معمولاً در مقابل مخاطب بالادست به کار می‌رود، اما در اینجا در خطاب به افراد پایین‌دست و به صورت کنایه به کار رفته است.

این تضاد و تناقض ظاهری در کاربرد کنایی، نشانه موضع قدرت گوینده و اتخاذ حالت تحقیرآمیز نسبت به مخاطب است. گروه اسمی کامل معرف نیز اطلاع‌کهنه را می‌رساند و رمزگذاری بزرگتر یا بیشتر اطلاعات، بیانگر اهمیت مرجع در گفتمان است، که نشانه‌ای از تصویرگونگی است، و موجب برجسته ساختن و پیش‌زمینه شدن مرجع (گوینده) می‌شود که قابلیت بازیابی و دسترسی سریع و آسان را به مرجع فراهم می‌کند. این گروه اسمی ارجاعی در هم‌نشینی با سازه‌های دیگر در متن مانند گروه فعلی «غرشی کرد» و پاره‌گفتار «بنده نشینده می‌گیرم»، بر اهمیت مرجع و موضع قدرت گوینده تأکید می‌کند.

گیون می‌گوید (۱۹۸۹: ۱۷۸):

«ارجاع در عالم گفتمان موضوعی کاربردشناختی است. به این دلیل که هر عالم گفتمانی - به منظور هر هدفی - را یک گوینده ایجاد می‌کند و گوینده اراده می‌کند که عناصر عالم گفتمان را ارجاع بدهد یا ندهد. به نظر می‌رسد که در زبان طبیعی این اراده ارجاعی گوینده است که بر دستور ارجاع نظارت می‌کند.»

مفهوم به نسبت بافتهای درگیر، معنا را به دست می‌دهد، اما این نسبی بودن خود دارای درجاتی است که فهم و سوءتفاهم متقابل را موجب می‌شود که اگر چنین نبود همیشه فهم متقابل و قطعی وجود داشت و دست کم در مورد تعیین ارجاع متناسب، بحثی در کار نبود. حتی تفاهم متقابل نیز یک تقریب و انطباق نسبی دیدگاه گوینده و مخاطب است. آیا امکان دارد با قطعیت از انطباق کامل نقطه ارجاع در دیدگاه گوینده و مخاطب سخن گفت؟ نمونه‌های زیر را می‌بینیم:

۲) «خوشبختانه از بعد از ظهر جمعه کمبود پرنده رفع شد و مشکلات جابه‌جایی هوایی نداریم». (احمد خرم، وزیر راه و ترابری در گفتگو با واحد خبر سیمای جمهوری اسلامی ۷/۱۰/۸۲، زلزله‌بم) ۳) «بذار بهت بگم، خیلی عوض شدی قبل از اینکه همدم بشی به من فرصت پریدن می‌دادی. اصلاً می‌گفتی عاشق پروازتم. ولی حالا که زخم شدی بال و پر مو بستنی. قدمامو می‌شمی... یادت باشه منو از من نگیر. مته باز پرسا باهام رفتار نکن. پرنده واسه پریدن به یه تیکه آسمون نیاز داره. می‌خوام بگم بذار پرنده مته همیشه بیره!» (پتگر ۱۳۸۲: ش ۵۸: ۵۸).

آیا اسم عام «پرنده» در این دو متن دارای مرجع یکسانی است؟ آیا تنها مفهوم «پرنده» کافی است تا مرجع درست تعبیر شود؟ آیا در متن شماره (۳) که واژه «پرنده» دو بار تکرار شده است، معنای واحدی را می‌رساند؟ یا مفهوم در تعامل با سطوح بافتی، معنایش مشخص می‌شود. چنانکه ملاحظه می‌شود، با توجه به سطوح بافتی دخیل در متن شماره (۲) «پرنده» به معنای هر گونه وسیله نقلیه هوایی است و در متن شماره (۳) اولین حضور «پرنده» به معنای عام نوع‌ورده پرندگان می‌باشد. اما مرجع «پرنده» در حضور دوم در همان متن، محدود به تعبیری است که در سطوح بافتی‌جانشین اتفاق افتاده و معنای آن همسر و مشخصاً شوهر (گوینده) است. این نوع کاربرد نه تنها در متن (۳) با ارجاع مکرر به واژه «پرنده» اتفاق افتاده است، بلکه در متن (۲) نیز که این واژه فقط یکبار به کار رفته، چنین کاربردی به گونه‌ای متفاوت منظور گوینده بوده است. در این متن، نمونه‌ای از ارجاع متداعی را مشاهده می‌کنیم که مرجع حاضر (هر نوع وسیله نقلیه هوایی) در قیاس با مرجع غیابی (پرنده) تعیین می‌شود، در هر دو نمونه نقش ارجاعی محدود در مقابل نقش ارجاعی گسترده قرار گرفته است.

می‌بینیم که حتی تفاوت در میزان گستردگی، جانشینی و هم‌نشینی سطوح بافتی نیز نقشی متفاوت و در نتیجه معنا و مرجع دیگری را به دست می‌دهد.

۳-۴-۲ بافت فراگیر در مقابل بافت موقعیت

«درک واقعی واژگان در نهایت همیشه از تجربه فعال آن جنبه‌هایی از واقعیت که مربوط به واژگان هستند به دست می‌آید.» (مالینوفسکی ۱۹۳۵: ۵۸)

بافتهای متعددی در روند ارتباط نقش دارند که سطوح و گستره هر ارتباط بستگی به میزان بافتهای دخیل دارد. هر کنش ارتباطی حتی اگر به ظاهر هم بی‌هدف باشد، در نهایت هدفمند است و از این روست که بافت به طور ناخودآگاه نیز حضور دارد. مجموعه بافتها، شبکه‌ای بافتی را شکل می‌دهند که آن را «بافت فراگیر» می‌نامیم و بافت موقعیت سطحی از سطوح این شبکه است. میان سطوح بافتی درون‌زبانی با سطوح بافتی برون‌زبانی تعامل درونی و بیرونی وجود دارد و فرایند

ارجاع حاصل این تعامل است. در واقع هر سطحی از آگاهی و دانش ما می‌تواند به عنوان سطوح بافتی در تعیین معنای متن زبانی به طور کلی و تعیین نقطه ارجاع به طور اخص نقش داشته باشد. مرجع در بافت فراگیر به صورت نشانه کاربردی عینیت می‌یابد. وقتی ارجاعی صورت می‌گیرد، الزاماً به بیرون از زبان بر می‌گردد، زیرا تفسیر درست هر ساختار ارجاعی نیازمند دسترسی به بافتهای دخیل است. اما قابلیت دسترسی به کدامین بافت و یا چند بافت به طور همزمان در تعیین نقطه ارجاع و تفسیر متناسب آن دخالت دارند؟

بافتهای درگیر در فرایند ارجاع با توجه به گستردگی و نوع بافت می‌توانند پیوستاری را تشکیل دهند، بدین ترتیب که ممکن است بافت موقعیت‌گفتار که از میزان دسترسی بالایی برخوردار است و در برگیرنده شرایط فیزیکی حاضر یعنی شرکت‌کنندگان، زمان و مکان گفتار است، آغازگر پیوستار بافتی قرار گیرد و در ادامه، متن به سطوح دیگر، مانند بافت دانش پیشین یا مشترک، بافت فرهنگی و اجتماعی، بافت دایرةالمعارفی و در نهایت بافت درون متنی گسترش یابد.

به طور معمول مقوله‌های اشاری^۱ در شروع فرایند ارجاع نقش مهمی دارند، زیرا این مقوله‌ها دارای آنچه که آن را «ماهیت ایجادی»^۲ نامیده‌ایم، هستند، یعنی ابزاری در اختیار شرکت‌کنندگان در گفتار می‌گذارند تا چارچوب ارجاعی به دور خود ایجاد کنند و عناصر را در عالم گفتمان قرار می‌دهند تا بتوان متعاقباً به آنها اشاره کرد.

بافت فرهنگی نیز که برگرفته از طبیعت و پیرامون ماست، دارای نقش مؤثری در تعیین ارجاع است. حتی ارزش معنایی مفاهیم انتزاعی بر مبنای بافت فرهنگی شکل می‌گیرد و درون‌زبانی نیست. تعامل مفاهیم انتزاعی با تجربه جهان خارج یک واقعیت مبنایی و اساسی است. سازه‌ها و عناصر بنیادی معناساز در واژه‌هایی مانند دیو، ازدها و جز آن که مرجع واقعی در جهان خارج ندارند، همه برگرفته از فرهنگ و طبیعت پیرامون ماست که اگر چنین نباشد قابل درک نیست؛ و البته این خود نوعی باز نمود تجربه جهان خارج به صورت نشانگان زبان است. در ارتباط با پیوستار انواع بافت و مفاهیم انتزاعی متنهای زیر را می‌بینیم (پتگر ۱۳۸۲، ش ۵۸، ص ۵۷-۵۸):

(۴) «چقدر حرفای نگفته رو دلت بار شده؟ کی می‌خوای حرفات رو بزنی؟ بگو تا سبک بشی. یادت باشه بهار می‌گه خیلی فرصت نداری. گوش کن به صدای کسی که می‌خواد باهات حرف بزنه یه فکر تازه، یه حرف تازه، یه رفیق خوب، یه انتخاب بجا، یه حرکت به جلو بذار بهت بگم، خود خود شه»

(۵) «بذار بهت بگم، از وقتی ازت جدا شدم انگار نه انگار که یه روزی من و تو به هم وصل بودیم. هر چی بل پشت سرمان بود خراب کردیم. بیا از هم بیرسیم. مگه تو زندگی من و تو

1. Farkhondeh, P. 1996

۲. فرخنده، ۱۳۸۰، ص ۳۵-۵۱.

هیچ خاطره خوشی نبود؟ چرا حالا که رفتی هر جا می‌شینی از من بد می‌گی. چرا پیش جگرگوشه‌هامون که خون من و تو، تو رگاشونه از من یه دیو ساختی؟ چرا بچه‌ها را پنهن می‌کنی تا منو نبینن... مگه میشه واسه دوست داشتن عزیزدور دونه‌هامون با هم مسابقه بدیم. مگه میشه صد تا دروغ ردیف کرد تا یه آدم زنده رو زنده به گور کرد. می‌خوام بهت بگم، دلم واسه دیدن بچه‌ها پر می‌زنه.»

ارجاع در هر دو متن با ضمائر اشاری از نوع واژه‌بست شروع شده است، تا اطلاعات آشنا زمینه‌ساز ارجاع‌های بعدی شود. از این گذشته، ضمائر اشاری به لحاظ دسترسی نزدیکترین سطح بافتی را شکل می‌دهند. اما همچنان که با هر متن پیش می‌رویم، پیوستاری از سطوح بافتی را دست‌اندرکار می‌بینیم. تا زنجیره‌ای از ارجاع‌های متمایز یا یکسان شکل بگیرد.

در متن شماره (۴) ساختارهای ارجاعی در گروه‌های وصفی «... یه فکر تازه، یه حرف تازه، یه رفیق خوب، یه انتخاب بجا، یه حرکت به جلو...» که با ضمیر تأکیدی مؤکد «خودخودشه» پایان یافته است، به چه مرجع‌هایی بر می‌گردد؟

آیا نمی‌توان گفت که در رمزگشایی تجربه جهان خارج به صورت نشانگان زبان ویژگی‌های منحصر به فرد که به تجربه هر شخص مربوط می‌شود دخیل هستند؟ و آیا نام این تجربه شخصی را نمی‌توان «بافت فردی» نامید؟

در متن شماره (۵) در ارتباط با سطوح متمایز بافتهای درگیر در ارجاع‌های متعدد، نکته جالب دیگر این است که گروه‌های اسمی عام «بچه‌ها» و «آدم» (در ساختار وصفی «یه آدم زنده») که ظاهراً باید دارای ارجاع گسترده باشند، متأثر از بافت هستند و نقش محدودتری پیدا کرده‌اند. نمونه بعدی را مشاهده می‌کنیم (تأکیدها از این نگارنده است):

(۶) «خبرنگاری درباره مفهوم زندگی با افرادی که دارای مشاغل مختلفی بودند صحبت کرد و نظر آنها را پرسید...»

«کارمند گفت: زندگی یعنی یه اداره با دو در که از یک در می‌ای کارت می‌زنی، خودی نشون می‌دی و از در دیگه می‌زنی به چاک و جیم می‌شی بی‌سروصدا.»

ارتشی گفت: زندگی یعنی شلیک دو تا تیر. تیر اول به خاطر ورودت به دنیا پرتاب می‌شه، ولی همچی که انعکاس صدای شلیک اول خوابید، شلیک دومین تیر، سینهات رو می‌لرزونه.»

...

ریاضی‌دان گفت: زندگی حساب دو دو تا چهار تاست. اولش می‌دوی و می‌ای آخرش هم می‌دوی و می‌ری، اما چهار باقی می‌مونه.» (محرر خوانساری ۱۳۸۳: ۱۸)

پرسش جالب این است که:

به نظر شما تا چه حد بافت فرهنگ و اجتماع، «بافت فردی» و به ویژه «بافت حرفه‌ای و تخصصی» در تعبیر ارجاع‌های این متن مؤثر است؟
نکته متمایز دیگر در مورد مرجع ضمیر انعکاسی «خودی» است که به جای «خودت رو» قرار گرفته است، و ارجاع آن عام و گسترده شده است.

۳-۴-۳ نشانه کاربردی در مقابل نشانه

نشانه به طور کلی بر اساس دو رهیافت متمایز تعریف می‌شود: سوسور^۱ و پیرس^۲.
الگوی سوسور که دووجهی است و نشانه شامل پیوند دال (signifier) و مدلول (signified) است. دال صورت نشانه و مدلول بیانگر مفهوم آن است. رابطه میان دال و مدلول که دلالت (signification) نامیده می‌شود، کاملاً قراردادی و اختیاری (arbitrary) است. نشانه زبانی مفهوم و تصویر صوتی را به هم پیوند می‌دهد. اما تصویر صوتی مادی نیست، بلکه تأثیر روان‌شناختی صوت است، تأثیری که صدا بر حواس ما می‌گذارد. دو رویه نشانه در تقابل با یکدیگر این چنین نامیده می‌شوند، وگرنه هر دو انتزاعی‌اند. هر چند که مفهوم به طور کلی انتزاعی‌تر از صورت نشانه است. سوسور دال و مدلول را مانند دو روی یک تکه کاغذ تفکیک‌ناپذیر می‌داند. چنانکه وجود نشانه مستلزم هر دو روی آن است و یکی بدون دیگری معنا ندارد.

در الگوی سوسور به خلاف پیرس نشانه به موضوعی در جهان خارج ارجاع نمی‌دهد، بلکه فقط به یک مفهوم ذهنی و یک تصویر صوتی ارجاع می‌دهد. معنا برای سوسور کاملاً ساختاری (structural) و رابطه‌ای (relational) است و نه ارجاعی. به بیان دیگر نشانه‌ها در رابطه نظام‌مند با یکدیگر و درون سیستم زبان معنا دارند، نه در ارجاع به جهان خارج (چندلر^۳ ۱۹۹۷).
به عنوان مثال واژه «درخت» در ارتباط با واژه‌های دیگری که با هم در یک متن به کار می‌روند معنا دارد. سوسور، هم‌چنین، معنای نشانه‌ها را در تفاوت آنها از سایر نشانه‌های یک سیستم می‌داند. یک نشانه دقیقاً آن چیزی است که سایر نشانه‌ها نیستند.

سوسور مدعی است که زبان و واقعیت کاملاً مستقل از یکدیگرند، و هیچ زبانی نمی‌تواند به کار آید، مگر آنکه به صورت اختیاری سازمان یافته باشد.

اما در الگوی پیرس نشانه سه وجه دارد که شامل بازنمود (representation) و تفسیر (interpretation) است که تقریباً همان صورت نشانه و مفهوم آن است و موضوع (object) که همان مصداق است که نشانه به آن ارجاع می‌دهد. به اختصار اینکه تفسیر یا مفهوم خود نشانه‌ای است در ذهن تفسیرگر و هر تفسیری می‌تواند دوباره تفسیر شود. به بیان دیگر مجموعه‌ای از تفسیرهای

1. Saussure 2. Peirce 3. Chandler

متوالی که بالقوه می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد، آنچه «نشانگی نامحدود» (unlimited semiosis) نامیده می‌شود.

به تعبیر پیرس «نشان در صورتی نشان است که به عنوان نشان تفسیر شود» (۱۹۵۵). به خلاف سوسور که مدلول را انتزاعی می‌داند، موضوع، مصداقی در جهان خارج است و بدین گونه در طرح پیرس جایی برای واقعیت عینی (objective reality) نیز لحاظ می‌شود، هر چند ارجاع به مفهوم انتزاعی و موضوعات تخیلی را نیز در بر می‌گیرد. (همان).

اما مصداق، نشانه‌ها و کاربران نشانه هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نیستند و هر حکمی در باره یکی از آنها تلویحاتی را در مورد آن دو دیگر در پی دارد (اسلس^۱ ۱۹۸۶: ۶).

نشان در جریان یک فرایند فعال تفسیر می‌شود. بدین صورت که معنا درون نشانه نهفته نیست، بلکه در تفسیر آن برانگیخته می‌شود. از ویژگیهای نشانگان زبان قابلیت تفسیر بالقوه آنهاست.

پس، نقش تفسیرگر را نمی‌توان نادیده گرفت. تجربه ما از جهان خارج از راه نشانه‌ها منتقل می‌شود و همین ویژگی است که نشانه زبانی را به دنیای بیرون از زبان وصل می‌کند و این چنین است که ارجاع زبانی با مرجع بیرون زبانی در ارتباط پویا قرار می‌گیرد.

دو قطب صورت و معنا یا به تعبیر دیگر دال و مدلول در نشانه کاربردی در تعامل متقابل با همدیگرند و به دلیل حضور بافت فراگیر بر یکدیگر تأثیر دو سویه مداوم دارند.

«نشانه کاربردی» با ساز و کار نشانه در ارتباط است و به این دلیل آن را «نشانه کاربردی» می‌نامیم که تنها در کاربرد معنا می‌یابد و جدا از کاربران آن نیست. شیوه کاربرد نشانه‌ها و تعبیر آنها نتیجه نهایی هدف و کنش شرکت‌کنندگان در متن است. کنشها همزمان به طور تفکیک‌ناپذیر هم صوری و هم معنایی‌اند، معنایی از آن دست که در این مقاله مورد نظر ماست یعنی حاصل تعامل تمام سطوح بافتی دخیل در تولید متن زبانی.

از این رو بافت فراگیر که در برگیرنده تمام سطوح بافتی است، خود سطحی از متن است و متن، حاصل شبکه‌ای از نشانه‌های کاربردی است که در رابطه متقابل بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. متن ارجاعی نیز می‌تواند شبکه‌ای از نشانه‌های کاربردی را شامل شود. هر چه ارتباط یک نشانه کاربردی با نشانه‌های دیگر در همه جهات بیشتر باشد، زمینه‌سازی آن بیشتر است و از برجستگی و در نتیجه قابلیت دسترسی بیشتری نیز برخوردار است. در «پس ارجاعی» که فرایند پیچیده‌تر است، زمینه‌سازی مشخص‌تر و نوع ساختارهای ارجاعی متفاوت است، مانند تأکیدها از این نگارنده است:

(۷) «پایان سیاه زندگی یک انسان. اما این سرنوشت محتوم جهان سوم را پایانی مقدر نیست. ملتی تاوان تملق و چاپلوسی‌های بی‌دلیل را چنین سنگین می‌پردازد... و این حکایت

1. Sless

ملتی است که قهرمان‌سازی را دوست دارد، قهرمانهای پوشالی. از آدمهای معمولی که در معمولی بودنشان شریف و دوست‌داشتنی‌اند، قهرمانهایی می‌سازند که نه شریف هستند و نه دوست‌داشتنی. همان‌گونه که از صدام قهرمان بی‌بدیلی ساختند و در برابرش به سجده افتادند». (احتیاط‌کار ۱۳۸۲: ش ۵۶: ۴)

اصل سوم از اصول همگانی هایمن (۱۹۸۵: ۲۳۸-۲۳۷) در مورد ترتیب واژه‌ها در جمله چنین می‌گوید: «آنچه در زمان [ادای پاره‌گفتار] بیشترین اهمیت را در ذهن‌گوینده دارد، اول بیان می‌شود. در همین ارتباط اصل کاربرد شناختی ترتیب خطی از گیوون (۱۹۹۵: ب: ۵۵) نیز بیانگر این است که اطلاعات مهم‌تر یا اطلاعاتی که کمتر قابل دسترس‌اند و قابلیت پیش‌بینی کمتری دارند، معمولاً در آغاز زنجیره می‌آیند، زیرا عنصر آغازین در زنجیرهٔ گفتار به لحاظ روان‌شناختی توجه بیشتری را جلب می‌کند (همان: ۵۶). بنابراین جایگاه آغازین دارای نقشی برجسته و تصویرگونه است.

از آغاز متن، ساختارهای وصفی ارجاعی که رمزگان بیشتری دارند و اطلاع بیشتری را می‌رسانند، به کار گرفته شده‌اند تا مرجعی را در پیش‌زمینه برجسته سازند. (... یک انسان... صدام...).

«انگیختگی تصویرگونه» (هایمن ۱۹۸۵: ۱۱) به طور کلی بیانگر این است که ساختار دستوری انعکاسی از ساختار مفهومی است (کرافت: ۱۹۹۰: ۱۷۴-۱۷۰).

در واقع نوع ساختار ارجاعی عاملی تصویرگونه است، زیرا ترکیب و هم‌نشینی سطوح بافتی در ساختارهای وصفی موازی، بافت فراگیر مرتبط را پیش‌زمینه می‌کند و موجب برجستگی خودکار مرجع در این پیش‌زمینه می‌شود. منظور این است که هم‌زمینه و هم‌مرجع به طور هم‌زمان برجسته می‌شوند. ارجاع می‌تواند مقوله‌های منفرد و یا یک متن را شامل شود که در نهایت کل متن یک نشانه کاربردی می‌گردد که نشانه‌های کاربردی دیگر را در بر می‌گیرد.

ارتباط یک مرجع با نشانه‌های کاربردی دیگر در سطح عمودی یا افقی (سطوح جانشین و هم‌نشین)، موجب بازیابی سریع‌تر و دسترسی بهتر به مرجع می‌شود. مرجع با نشانه‌های کاربردی در ارتباط است که می‌تواند واقعیت عینی داشته باشد یا نداشته باشد. آنچه مرجع را به بیرون از زبان وصل می‌کند بافت فراگیر است که در نشانه‌های کاربردی تنیده شده، چنانکه میزان قابلیت دسترسی مخاطب به نشانه‌های کاربردی که خود در رابطهٔ متقابل کل و جزء هستند موجب ارجاع نسبی موفق/ناموفق می‌شود. متن بعدی را مشاهده می‌کنیم (احتیاط‌کار، همان: ۵):

«اسکندر گرفت یا تو تقدیم کردی»

(۸) «... در چهار فصل جهان سوم بازار روز است. به قول کیومرث منشی‌زاده: «در چهار فصل این مغازه حراج است.»

حراج، حراج انواع دستمال - شطرنجی و مخطط و گل دار. سقوط مداوم کابینه، کابینه‌های سقوط ورود پنگوئن‌های جدید، پرقیچیان جلد سیاست. داویننگ استریت خانه شماره ده اینجا درازنای دغل بازی است. چوب حراج می‌زند مملکتی را به یک پنی، این است زندگی!!
حالا باور می‌کنید خیانتکار کیست؟! آسمان شاهد است که چه می‌کنیم... من آن شادی را که خود آماده کرده باشم دوست دارم. وعده‌های بزرگ نیک‌بختی در آزادی نهفته است. آزادی دشمن تملق است، و ملتی که آزادی را به نفع دیکتاتور تفسیر کند، افسوس. آیا سهم این قوم را انکار می‌کنید؟ قومی که به قول خانم صفارزاده تصرف عدوانی را رایج کردند. اسکندر گرفت یا تو تقدیم کردی؟!»

آغازگر و پایان‌گر متن، استعاره اصلی «اسکندر» است. مکانیسم استعاره که در سطوح جانشینی نشانه‌های کاربردی و بافتهای دخیل عمل می‌کند، منجر به تقابل و برجستگی این نشانه‌ها می‌شود تا مرجع متمایزی را قابل دسترس سازد.
به لحاظ ساختار اطلاعات نیز معمولاً اطلاع کهنه پس‌زمینه اطلاع نو قرار می‌گیرد، زیرا اطلاع کهنه از قابلیت دسترسی بیشتری برخوردار است و مستقیماً قابل بازیابی است. اما ساختار اطلاعات نیز دارای پیچیدگیها و ظرایف خود است.

اسم خاص «اسکندر» که نشانه اطلاع کهنه است، دانش و آگاهی عمومی مخاطب را برمی‌انگیزد و پیوستار بافتی را به سطح بافت دایرةالمعارفی گسترش می‌دهد. این اطلاع کهنه آغازگر و پس‌زمینه متنی می‌شود که با فرافکنی مکرر نشانه‌ها از سطوح جانشین و زنجیره متوالی استعاره در سطوح هم‌نشین، تجربه جهان واقعی را در شبکه‌ای از نشانه‌های کاربردی به تصویر می‌کشد. بدین گونه پس‌زمینه‌ای به پیش‌زمینه تبدیل می‌گردد، تا از درون این تناقض مرجعی دوباره فعال و تازه شود و پیش‌زمینه و مرجع برجسته‌ای را همزمان پدید آورد.

اما گذشته از اینها، ارجاعهای مکرر به صورت گروههای وصفی و اسمی استعاری («بازار روز، حراج، حراج انواع دستمال، پنگوئن‌های جدید، پرقیچیان جلد سیاست...») و ارجاع به گروههای اسمی خاص («داویننگ استریت خانه شماره ده») و حتی ارجاع گروههای اسمی کامل به صورت معرف («کیومرث منشی زاده» و «خانم صفارزاده») به خلاف انتظار در پایان متن و بدون هیچ هم‌ارجاعی دیگری که اطلاعات واژگانی و زمینه دسترسی را به مرجعها فراهم کند، به عنوان اطلاع کهنه، مفروض و پیش‌انگاشته، سطوح بافت فراگیر را بسیار گسترده می‌کند و قابلیت دسترسی به ارجاعها را با مشکل مواجه می‌سازد.

همچنان که بر اساس سلسله مراتب قابلیت دسترسی (گیون ۱۹۸۳ و اریل ۱۹۸۸) گروههای اسمی مَعْرَف و نَأْمَعْرَف در پایین‌ترین سطح دسترسی قرار دارند.

در واقع نقش بافت فراگیر در تعیین ارجاع بسیار اساسی است. بافت فراگیر میان دو قطب پیوستار درون زبان و بیرون زبان را فرا گرفته و هم از این روست که نمی توان قاطعانه گفت چه وقت به زبان وارد و چه وقت از آن خارج می شویم. به همین دلیل نیز نشانه های کاربردی ماهیتاً تصویرگونه اند، اگرچه این تصویرگونگی با توجه به بافتهای درگیر نسبی و مدرج است. به بیان دیگر آن تقسیم بندی سه گانه پیرس را از «شیوه های رابطه» میان دال و مدلول (هاوکس^۱ ۱۹۷۷: ۱۲۹) به طور قطعی و شفاف، دست کم در مورد نشانه های کاربردی و فرایند ارجاع نداریم. بر اساس تقسیم بندی پیرس (۱۹۵۵) رابطه میان صورت و موضوع به ترتیب کاهش میزان قراردادی بودن آن، نشانه را به سه گونه نمادین (symbolic) تصویرگونه (iconic) و نمایه ای (indexical) مشخص می کند.

در گونه نمادین دال هیچ شباهتی به مدلول ندارد و رابطه بین این دو کاملاً اختیاری یا قراردادی است و باید آموخته شود، مانند واژه «ایست»، اعداد، چراغ قرمز راهنمایی و جز آن. در رابطه تصویرگونه دال به لحاظ برخی ویژگیهای فیزیکی یا حسی، مثل صدا، بو، طعم و ظاهر چیزی، شبیه به مدلول و یا تقلیدی از آن است، مانند تصویر یک شخص، نام آواها و صداهای واقعی در موسیقی. در نشانه نمایه ای دال مستقیماً به نحوی فیزیکی یا علی به مدلول مرتبط است، چنانکه این ارتباط را می توان استنباط و یا مشاهده کرد، مانند دود، اثر انگشت، دماسنج و جای پا. اما نشانه کاربردی مرز قطعی میان این هر سه را نسبی و مبهم می سازد، و با شکستن این مرز ترکیبی از هر سه گونه را در بر می گیرد.

۳-۴-۴ مرجع در مقابل مصداق

در سنت مطالعه ارجاع، هرگاه سخن از ارتباط ارجاع با جهان خارج به میان آمده، ناگزیر دلالت مصداقی مطرح شده است، و البته دلالت مصداقی محدود به گروهی از اسمها شده، که مصداق آنها در دسترس باشند، چیزی در جهان خارج که واقعیت آن را می شود محک زد و بدین گونه ارزش صدق و کذب آن را تعیین نمود. اما وقتی که ما می گوئیم ارجاع یک فرایند برون زبانی است، محدود به دلالت مصداقی نمی شود، بلکه منظور ما مرجع است که با مصداق برابر نیست و گسترده تر و کلی تر از آن است. به بیان دیگر مرجع و مصداق در رابطه شمول با یکدیگر قرار دارند و مصداق زیر شمول مرجع است. اگرچه ارجاع به عنوان یک پدیده زبانی همچون سایر پدیده های زبانی به صورت نشانگان بروز می یابد، اما اطلاعات و عوامل و بافتهای برون زبانی که دارای سطوح متعدد هستند، شکل نهایی آن را تعیین می کنند و آنچه دریافت می شود بر اساس تعامل بافتهای دخیل

1. Hawkes

است. به عبارتی نشانه زبانی با مرجع برون زبانی یکدیگر را شکل می دهند. بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. متن زیر شاهد این مدعاست (پتگر ۱۳۸۲، ش ۵۶: ۱۰):

۹) «همه چی از یه نقطه شروع می شه. از یه اتاق که توشی، از یه صندلی که روش بی خیال لم دادی. از یه وجب قالی که روش پا میذاری از یه پنجره که روبروته! از یه تیکه زمین که زیر پاته. از یه حنجره که باهاش می خونی. از یه صفحه کاغذ که روش می نویسی. از یه نگاه مشتاق، واسه دیدنت. از یه نامه وقتی دلت گرفته، از یه سلام وقتی غریبی. از یه بسم الله وقتی می خوای کاری رو شروع کنی! گاهی این نقطه مئه یه پنجره بزرگ می شه. یه پنجره که بهت فرصت می ده، اون ور هر چیزی رو ببینی. همین پنجره به خدا بسه، تا تورو بیره هر جایی که دلت می تونه بیره... از همون جایی که واسادی اون نقطه رو پیدا کن...!»

فرق بودن یا نبودن شاید این باشه که یه آدم زنده می تونه از یه نقطه همه چی رو از نو شروع کنه... همین نقطه های کوچیک وقتی پیوسته بشن یه خط می سازن. بعد یه شکلی به خودشون می گیرن، اولش اگه یه آدم دقیق اون نقطه ها رو ندیده بود، نبودن ولی وقتی دیده شدن، خودخود زندگی شدن... اگه می خوای بدونی راه رسیدن به اون نقطه چیه اگه می خوای دلتنگی هات یه هو دود شن برن هوا باید اون نقطه رو پیدا کنی. اون نقطه ای که همه چی از اون شروع می شه، خیلی بهت نزدیکه، اون نقطه تویی.» (تأکیدها از این نگارنده است.)

مرجع آغازین دارای ساختار ارجاعی گروه اسمی عام نامعرف است که در سلسله مراتب قابلیت دسترسی و تداوم مبتدایی از پایین ترین میزان برخوردار است (گیون ۱۹۸۳ و اریل ۱۹۸۸).

در ساختار اطلاعات نیز گروه اسمی نامعرف اطلاع نو است که برای مخاطب وضوح ارجاعی ندارد و قابل بازیابی نیست. اما نشانه های کاربردی در جانشینی و هم نشینی با یکدیگر و در تعامل سطوح متعدد بافت فراگیر، زمینه را برای بازیابی مرجع فراهم می کنند. در اینجا متن با اطلاع نو آغاز می شود و با اطلاع کهنه یا آشنا (ضمیر اشاری «تو») پایان می یابد. در حالی که به طور معمول اطلاع کهنه زمینه ساز اطلاع نو قرار می گیرد. نامتعارف بودن ساختار ارجاعی بنا بر دلایلی که گفته شد. از همان آغاز تقابلی را در زمینه متمایز ساختن مرجع پدید می آورد و به خلاف انتظار، مرجع مبتدای مداوم می شود.

تکرار نشانه های کاربردی به عنوان ابزاری برای تأکید بر اهمیت مرجع به صورت ساختارهای موازی در جمله های وصفی، ضمایر واژه بست، ضمایر کامل و تأکیدی (انعکاسی)، و همچنین مکرر سازی ساختار ارجاعی زمینه از برجستگی بیشتر مرجع و قابل دسترس شدن آن تا نزدیکترین سطح یعنی بافت اشاری می شود.

اگرچه بافت اشاری به لحاظ بار اطلاعاتی کهنه است، اما این تناقض با وجود مکانیسمهای ارجاعی متفاوت در تقابل و تمایز مداوم، موجب فعال‌سازی و تازه کردن و برجستگی مرجع شده است.

به محض اینکه سطوح بافتی به میان می‌آید، نوعی فرافکنی از درون سیستم زبان به خارج از آن اتفاق می‌افتد که در تعامل متقابل درونی و بیرونی تکرار می‌شود و در نهایت به صورت نشانه‌های کاربردی تحقق می‌یابد. بنابراین می‌توان تعریفی دوباره از مرجع بدین گونه به دست داد: «فرافکنی نشانگان زبان در تعامل با مراتب یک تجربهٔ ارجاعی و رمزگشایی و بازنمود آن به صورت نشانه‌های کاربردی.»

مرجع ضرورتاً دارای ساختار نمادین زبانی است که این ساختار هر چه تصویرگونه‌تر باشد، مرجع شفاف‌تر در دسترس قرار می‌گیرد و به بیان دیگر از وضوح ارجاعی بیشتری برخوردار است. ترکیب متقابل نشانه‌های کاربردی، تمایز و برجستگی مرجع را زمینه‌سازی می‌کند و یک نوع انگیزش پویاست که در هر بار تعامل گفتمان مرجع دوباره انگیزته می‌شود و مدلولی نو می‌یابد. اگرچه ممکن است دال هم به ظاهر تغییر نکند و فقط از سطحی به سطح دیگر فرافکن شود، مانند کاربردهای استعاره و کنایی و یا حتی در همانگویهای صوری. نمونه‌هایی را می‌بینیم (تأکیدها از این نگارنده است):

۱۰) «گرچه چون چند سؤال دارم. آگه نپرسم اوضاع بی‌ریخت میشه. چرا همه چیز را نقد می‌کنی؟ چرا از زمین و زمان ایراد می‌گیری از سریال تلویزیون گرفته تا مکه رفتن مردم... بابا... کیهان جان پیاده شو... پیاده شو و با مردم گیر و گرفتار ایران راه بیا مردمی که غم و همشان شده بدهکاری... چرا از ماهنامه ایراد نمی‌گیری؟ چرا نمی‌نویسی که کارگاه چند روزه موفقیت برای افراد پولداره چرا نمی‌گی آی آدمای بی‌پول برین کشک تونو بسابین، تو که پنجه قلمت تیزه چرا نمی‌نویسی تبلیغات ماهنامه مفت نمی‌ارزه... بابا... ما پول نداریم، بدهکاریم. مدیتیشن می‌خوایم چکار؟ هاله سیخی چنده؟ حالا هی بگو. هی ایراد بگیر... کیهان حرف تازه بزن سقف شیروانی من «ما» لوزان است. پناهگاهی، آدرسی، نشانی از آرامش و آسایش بده... چیکار به کار مردم داری؟» (احتیاط‌کار ۱۳۸۲: ش ۶۰: ۴) امضا: «میومیو»

چنانکه می‌بینیم ارجاع متداعی از راه تقابل و تمایز نشانه‌های کاربردی و در قیاس با ارجاع غیابی به وجود می‌آید و مرجعی که حضور ندارد (گرچه‌ای که روی شیروانی داغ راه می‌رود) با فرافکنی سطوح جانشین، نشانه‌های کاربردی تازه‌ای را شکل می‌دهد و در وجود مرجع حاضر تداعی می‌یابد. اما میزان آگاهی و هوشیاری مخاطب برای دسترسی به ارجاع مورد نظر تا چه حد

دخالت دارد و آیا نمی‌توان این میزان را که با توجه به پیوستار بافتی و درگیر شدن سطوح متعدد آن صورت می‌گیرد، «هوش‌انگیزته» مخاطب در عالم گفتمان جاری نامید؟ به نظر می‌رسد انطباق دانش و هوشیاری مخاطب با عالم گفتمان در تعیین روابط ارجاعی بسیار مؤثر است. دالهای به ظاهر یکسان در همانگوییها نیز می‌توانند مدلولهای متفاوتی را برانگیزند، مانند:

(۱۱) منو از من نگیر.

در این نمونه به ظاهر همانگویی تکرار کامل یک دال اتفاق افتاده، اما مدلول تغییر کرده است، در نتیجه نشانه کاربردی مرجع متمایزی را به دست می‌دهد. آنچه منظور گوینده است نوعی ارتباط جزء و کل است، «من» که جزئی از «من» کل است.

در نهایت اینکه اسمهای خاص هم می‌توانند دارای مرجع متفاوت در بافتهای گوناگون باشند و بالقوه آنچه که مَرفه‌های ثابت (کرپیکه ۱۹۷۲) نامیده شده‌اند (لایکان ۲۰۰۰: ۵۴-۵۱) نیستند که به یک موضوع واحد و یک فرد یکسان در هر عالم گفتمان ارجاع دهند.

ممکن است بر اساس هم‌نشینی و فرافکنی بافتهای دخیل، ویژگیهای متمایزی از یک موضوع واحد برجسته شود و مورد ارجاع قرار گیرد، و یا آن مرجع بر مبنای بافت زمانی، مکانی، موقعیتی و جز آن مدلول دیگری در هوشیاری مخاطب برانگیزد، اطلاع کهنه‌ای را دوباره فعال و تازه کند و در نتیجه مرجع متفاوتی را در دسترس بیاورد، مانند:

(۱۲) محمد نوری هنوز هم محمد نوریه.

در اینجا نمونه‌ای متمایز از همانگویی صوری به صورت گروه اسمی کامل مکرر داریم، که صدای «محمد نوری» خواننده معروف مرجع مورد نظر است و نه خود آن فرد که انتظار می‌رود به طور طبیعی و با گذشت زمان دچار تغییر شده باشد. البته وجود عبارت تأکیدی «هنوز هم» نقش اصلی را در فعال کردن بافت دانش پیشین و برجسته کردن آن به عهده دارد.

سرانجام نمونه آخر از این زیربخش را که نکته متمایز جالبی را دارد، می‌بینیم (تأکیدها از این نگارنده است):

(۱۳) هگوشی تلفن را که برداشت در دلش غوغایی بپا شد که نکند خوابی برایش دیده باشند. این دومین باری بود که از زمان انتقالش تاکنون مدیر احضارش می‌کرد. بار اول با دیدن او که سندسازی را به رخش کشیده بود، بی‌اختیار تپش قلبش بالا رفته بود... اما ه همان روز در ادامه صحبت نتیجه گرفت، او هم مثل زن خودش... چاره‌اش تا روز تسویه حساب فقط سازش و مداراست...

...

ه روی صندلی لم داد. کارمندان اتاق و نماینده قصاب‌های ناحیه دو نزدیک رادیاتور

شواهد ایستاده بودند و در سکوت نگاهش می‌کردند. ماشین حساب را پیش کشید و یک سری شماره زد. کارمندان منتظر بودند از ملاقاتش با مدیر حرف بزنند.
(محمدعلی ۱۳۶۶: ۳۵ و ۳۸-۳۹)

مرجع مبتدای جاری در این متن که نقش دستوری مفعول و فاعل را دارد، تنها به صورت ضمیر صفر و واژه‌بست و یکبار هم به صورت ضمیر ملکی تأکیدی آمده است. گیون نقشهای دستوری فاعل و مفعول را با اهمیت مبتدا مرتبط می‌داند، چنانکه مرجعواره صفر نیز به کمترین فاصله ارجاعی نیاز دارد و بیشتر وقتها دارای مختصه فاعل بودن است. (۱۹۸۴: ۴۳)، هر چند که رمزگذاری بزرگتر (برجسته‌تر) در فعال ساختن توجه مخاطب تأثیری بیشتری دارد. اما نکته جالب، با توجه به اطلاعات گفتمانی این است که مرجع مبتدای این متن بر اساس شرایط پیش آمده، در محیط کار و زندگی خانوادگی دارای جایگاه بسیار پایینی است، و به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و روی او حساب نمی‌کنند، و به اصطلاح در صفر ضرب شده است. کاربرد مکرر مرجعواره صفر در تمام طول داستان به نوعی حکایت از این موضوع دارد. نکته دیگر درباره ضمیر تأکیدی «خودش» است که میان دو گروه اسمی «مدیر» و «زنش» مبهم است و در واقع به هر دو ارجاع می‌دهد.

۴ جمع‌بندی مطلب

در این مقاله ابتدا ساختارهای ارجاعی در دو دسته کلی به صورت مرجعدار اسمی و مرجعدار ضمیری با زیرمجموعه خود معرفی شدند. فرایند ارجاع در تعامل با عوامل درون‌زبانی و برون‌زبانی مورد نظر قرار گرفت. پس از آن سازه‌های بنیادی در شکل‌گیری ارجاع به عنوان یک فرایند برون‌زبانی در یک نگرش تقابلی که از اهمیت مرکزی در این مقاله برخوردار است، مورد بحث و بررسی واقع شدند. سپس به اجمال مفاهیم اصلی که شالوده نظری مقاله را شکل داده‌اند، تعریف شدند. به اختصار «کاربردشناسی فراگیر» بررسی شبکه نظام‌مند «نشانه‌های کاربردی» و ارتباط اجزای آن به منظور دستیابی به اصول این سازگان معرفی شد. پس از آن تعریفی از ارجاع و مرجع ارائه شد. ارجاع به عنوان فرایندی سازگانی مطرح گردید که ارتباط میان نشانه‌های زبان و مرجع آنها را در «بافت فراگیر» برقرار می‌سازد و مرجع نیز نشانه‌ای است که با کاربرد درون بافت فراگیر تعبیر و تعیین می‌شود. چهار سازه‌مبنایی به ترتیب منطقی عبارت‌اند از: معنا در مقابل مفهوم، بافت فراگیر در مقابل بافت موقعیت، نشانه کاربردی در مقابل نشانه و سرانجام مرجع در مقابل مصداق.

مفهوم تنها به عنوان یک واحد انتزاعی برای تحلیل منظور می‌شود و معنا در تعامل نشانه‌ها با سطوح بافتی به دست می‌آید که نقش نشانه‌ها را در به دست دادن مرجع و ارجاع موفق تعیین می‌کند. «بافت فراگیر» شبکه‌ای بافتی را شکل می‌دهد که شامل تمام سطوح بافتی است و بافت موقعیت نیز سطحی از این شبکه است.

در واقع، بافت فراگیر شامل همه اطلاعات و دانشی است که در فرایند ارجاع در یک تعامل گفتمانی درگیر می‌شود و یا به کار می‌آید. مرجع در بافت فراگیر به صورت نشانه کاربردی بروز پیدا می‌کند. در این میان به نقش تجربه شخصی در رمزگشایی جهان خارج و تعبیر ارجاع اشاره شد که اختصاص به هر فرد دارد و آن را «بافت فردی» نامیدیم.

در تعریف «نشانه کاربردی» به اختصار دیدگاه‌های متمایز سوسور و پیرس در مورد نشانه مطرح شد، به نکته‌های مهم و متفاوت هر دیدگاه پرداخته شد. سپس نشانه کاربردی در ارتباط با ساز و کار نشانه ارائه شد. به بیان دیگر کاربرد نشانه و عوامل دست‌اندرکار آن و هم چنین تأثیر متقابل صورت و معنا در تعامل با سطوح بافت فراگیر مورد تأکید قرار گرفت، و متن ارجاعی به عنوان شبکه‌ای بالقوه از نشانه‌های کاربردی در نظر گرفته شد. مرجع همان نشانه کاربردی است که می‌تواند یک مقوله منفرد و یا یک متن باشد که در کل یک نشانه کاربردی دیگر می‌شود. بافت فراگیر مرجع را به دنیای بیرون از زبان وصل می‌کند. بر این اساس نشانه‌های کاربردی تصویرگونه هستند و مرز میان سه گونه نشانه نمادین، تصویرگونه و نمایه‌ای را مبهم می‌سازند و ترکیبی از هر سه گونه را در بر می‌گیرند.

آخرین سازه فرایند ارجاع را مرجع شکل می‌دهد که اصلی‌ترین آن نیز هست. برای تعریف مرجع ابتدا دلالت مصداقی مطرح گردید و سپس مصداق زیر شمول مرجع معرفی شد. پس از آن تعریف دوباره‌ای از مرجع به صورت نشانه کاربردی ارائه شد. میزان آگاهی و هوشیاری مخاطب را در دسترسی به مرجع «هوش انگیزته» نامیدیم. همه این سازه‌ها با نگاهی به ملاکهای دخیل در کاربردشناسی فراگیر و به همراه داده‌های واقعی مطرح شدند.

اگرچه ارجاع به صورت نشانگان زبان بروز می‌یابد، اما سطوح متعدد بافتی و عوامل برون‌زبانی شکل نهایی آن را تعیین می‌کند و مرجع در نشانه کاربردی تحقق پیدا می‌کند. بنابراین نشانه زبانی تنها با کاربرد در بافت فراگیر، معنا و تعبیر ارجاعی مناسب می‌یابد. چنانکه انگیزتگی تصویرگونه در اطلاعات نشانه کاربردی، برجستگی و پیش‌زمینگی را در بافت فراگیر بر می‌انگیزد و مرجع را در دسترس قرار می‌دهد.

«بافت فراگیر» به عنوان مفهوم بنیادی در «کاربردشناسی فراگیر» به همراه ملاکهای مطرح شده، می‌تواند پلی باشد میان نظریه‌های نقش‌گرایان، معناشناسان، زبان‌شناسان شناختی و نظریه‌هایی

که به مفاهیم ساختار اطلاعات، پیش‌انگاری، کانون توجه، زاویهٔ دید، قلمرو و مانند آن در فرایند ارجاع می‌پردازند. نشانهٔ کاربردی نیز چنانکه مطرح شد، با شکستن مرز میان نشانه‌ها، انواع نشانه را پوشش می‌دهد و پلی میان رهیافتهای سوسوری و پیرسی برقرار می‌کند.

آنچه در این مقاله مطرح شد، به طور کلی تلاشی بود در جهت ارائهٔ اصول عملی برای رهیافتهای نظری ارتباط. طرح کاربردشناسی فراگیر با سازه‌های بنیادی بافت فراگیر و نشانهٔ کاربردی می‌تواند علاوه بر حوزهٔ زبان‌شناسی به حوزه‌های دیگر نیز گسترش یابد، و نشانه‌شناسی کاربردی و تحلیل نشانه‌های غیر زبانی را به عنوان گونه‌هایی از متنهای ارتباطی پوشش دهد.

کتابنامه

- Ariel, M., 1988. "Referring & Accessibility", *Linguistics* 24, 65-87.
- Bar-Hilel, Y., 1970. *Aspects of Language*. Amsterdam, North-Holland.
- Brown, G., & George Yule, 1983. *Discourse Analysis*. Cambridge University Press.
- Chandler, D., 1994. *Semiotics for Beginners*. [wwwdocument] URL, <http://www.aber.ac.uk/media/Documents/S4B/Semiotic.Htm>[2002].
- Collinge, N. E., 1990. *An Encyclopaedia of Language*. Routledge, London & New York.
- Collins, P., 1995. "The Indirect Object Construction in English: an Informational Approach", *Linguistics*. 33, 35-49.
- Comrie, B. & Edvard Keenan, 1977. "Noun Phrase Accessibility and Universal Grammar", *Linguistic Inquiry*. 8, 63-99.
- Croft, W., 1990. *Typology and Universals*. Cambridge University Press.
- Farkhondeh, P., 1996. *A Description of Persian Deixis*. MA thesis, University of Allameh Tabatabai, Tehran.
- Firth, J. R., "Modes of Meaning", In J. R. Firth, *Papers in Linguistics 1934-1951*. London: Oxford University Press.
- Givon, T.,(ed) 1983. *Topic Continuity in Discourse: a Quantitative Cross-Language Study*. Amsterdam, John Benjamins.
- Givon, T., 1984. *Syntax: a Functional-Typological Introduction*. Vol. 1, Amsterdam: John Benjamins.
- Givon, T., 1989. *Mind, Code and Context: Essays in Pragmatics*. Hillsdale, NJ: Lawrence, Erlbaum Associates.
- Givon, T., 1992. "The Grammar of Referential Coherence as Mental Processing Instructions", *Linguistics* 30(1): 5-56.
- Givon, T., 1995a. *Functionalism and Grammar*. Amsterdam/Philadelphia, John Benjamins.

- Givon, T., 1995b. "Topicality of Referents", In *Iconicity in Language*. Raffael Simone (ed.), Amsterdam/Philadelphia, John Benjamins.
- Haiman, J., 1980. "The Iconicity of Grammar: Isomorphism and Motivation", *Language* 54:565-89.
- Haiman, J., 1983. "Iconic and Economic Motivation", *Language* 59: 781-819.
- Haiman, J., 1985. *Natural Syntax*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Halliday, M. A. K., 1994. *An Introduction to Functional Grammar*. Arnold, London.
- Hawkes, T., 1977. *Structuralism and Semiotics*. Routledge, London.
- Hopper P. J., & Thompson, S. A., 1980. "Transitivity in Grammar & Discourse", *Language* 56; 251-99.
- Hurford, J. R. & Heasley, B., 1983. *Semantics: a Coursebook*. Cambridge University Press.
- Kripke, S., 1972. *Naming and Necessity* Cambridge. MA: Harvard University Press.
- Lambrecht, K., 1996. *Information Structure and Sentence form: Topic, Focus and the Mental Representation of Discourse Referents*. Cambridge University Press.
- Levinson, S. C., 1983. *Pragmatics*. Cambridge University Press.
- Lycan, W. G., 2000. *Philosophy of Language*. A contemporary introduction, Routledge, London & New York.
- Lyons, J., 1968. *An Introduction to theoretical Linguistics*. Cambridge University Press.
- Lyons, J., 1977. *Semantics*. Vol.2, Cambridge University Press.
- Malinowski, B., 1923. "The Problem of Meaning in Primitive Languages", Supplement 1 to *The Meaning of Meaning*. C. K. Ogden & I. A. Richards, Harcourt Brace, New York.
- Malinowski, B., 1935. "An Ethnographic Theory of Language", In *Coral Gradens & their Magic*. Vol. 2, part 4, Allen Unwin, London.
- Morris, C. W., 1938. "Foundations of the Theory of Signs", In Neurath, O. & Morris, C. (eds.), *International Encyclopedia of United Science*. Vol.I. Chicago: University of Chicago Press, 77-138.
- Peirce, C. S., 1955. "Logic and Semiotic: Theory of Signs", In *Philosophical Writings*. Buchler, J. (ed.), Dover, New York.
- Saeed, J. I., 1997. *Semantics*. Blackwell, Oxford, UK.
- Schiffirin, D., 1994. *Approaches to Discourse*. Blackwell, Oxford, UK.
- Sless, D., 1986. *In Search of Semiotics*. London: Croom Helm.
- Van Hoek, K., 1997. *Anaphora & Conceptual Structure*. University of Chicago Press, Chicago & London.

احتیاطکار، کیهان، ۱۳۸۲. «گره روی شیروانی داغ»، در موفقیت. س ۵، ش ۵۶، ص ۴-۵.

احتیاطکار، کیهان، ۱۳۸۲. «گره روی شیروانی داغ»، در موفقیت. س ۶، ش ۶۰، ص ۴.

- پتگر، هله، ۱۳۸۲. «کوچه باغ‌های بیقراری»، در موفقیت. س ۵، ش ۵۶، ص ۱۰.
- پتگر، هله، ۱۳۸۲. «کوچه باغ‌های بیقراری»، در موفقیت. س ۵، ش ۵۸، ص ۵۷-۵۸.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۷۸. زبانشناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی. انتشارات سخن، تهران.
- روبینز، آر. اچ.، ۱۳۷۰. تاریخ مختصر زبانشناسی. علی محمد حق‌شناس (مترجم)، نشر مرکز، تهران.
- علیزاده، غزاله، ۱۳۷۳. چهارراه. زمستان، تهران.
- فرخنده، پروانه، ۱۳۸۰. «اینجا، آنجا، هرجا: اشاری مکان در فارسی»، در مجله زبانشناسی، س ۱۶، ش ۲، ص ۳۵-۵۱، تهران.
- فرخنده، پروانه، ۱۳۸۳. نظریه موجی ارجاع در کاربردشناسی فراگیر. رساله دکتری، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
- محمدعلی، محمد، ۱۳۶۶. بازنشستگی. گوته، تهران.
- محررخوانساری، فاطمه، ۱۳۸۳. «مفهوم زندگی»، در موفقیت. س ۶، ش ۷۱.

